

واژگان کلیدی

- نقد
- روانشناختی
- تاریخ بیهقی
- بوسهل
- زوزنی
- عقده حقارت
- آلفرد آدلر

بررسی عقده حقارت در شخصیت بوسهل زوزنی بر اساس روایت بیهقی

دکتر ابوالقاسم قوام*

استادیار دانشگاه فردوسی مشهد

احسان قبول**

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد

چکیده

ادبیات به دلیل ماهیت و حوزه گسترده‌اش با سایر رشته‌های علوم انسانی - از جمله روان‌شناسی - تناسب موضوعی دارد و قابلیت انجام پژوهش‌های مشترک با این گونه رشته‌ها را داراست. تاریخ بیهقی از آثار مهم ادبیات فارسی است که به دلیل دقت و صداقت بیهقی در توصیف شخصیت‌های دربار غزنوی قابل اعتماد است. در میان شخصیت‌های این دربار بوسهل زوزنی به عنوان منفی‌ترین شخصیت مطرح می‌باشد که در این مقاله علت روان‌شناختی آن در عقده حقارت وی فرض شده است. همسانی ویژگی‌های افراد دارای عقده حقارت همچون تکبر، حسادت و رشک، تنفر و جاه‌طلبی، انتقام‌جویی، تناقض رفتاری، خوفناکی، انعطاف و نرمش موضعی، کاربرد ابزاری از دین و عقاید و ... با صفتها و حالت‌های روانی بوسهل فرض تحقیق را به اثبات می‌رساند.

نشانی پست الکترونیکی نویسندگان: engh1217@Gmail.com** ghavam@um.ac.ir*

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۵/۷/۱۱ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۸۵/۱۰/۲۳

مقدمه

بدیهی است ادبیات به دلیل ماهیت و حوزه گسترده‌اش، با سایر رشته های علوم انسانی همچون روان شناسی، زبان شناسی، جامعه شناسی، فلسفه، عرفان، تاریخ و ... اشتراک و تناسب موضوعی دارد و قابلیت انجام پژوهشهای مشترک با این گونه رشته‌ها را داراست.

در این میان رابطه ادبیات و دانش روان‌شناسی از اهمیت و عمق بسیار زیادی برخوردار است^۱. بسیاری از روان‌شناسان برجسته معاصر نظریه‌های روان‌شناختی خود را بر پایه آثار ادبی ارائه نموده‌اند^۲. از جمله آلفرد آدلر نظریه خود را درباره عقده حقارت از آثار شکسپیر و آثار نویسندگان متأثر از وی یعنی استاندال و داستایوسکی برگرفته است^۳. (اسپربر، ۱۳۷۹: ۳۴)

آدلر معتقد است: «سرایندگان بزرگ جهان ادب به بسیاری از نکات مهم روان‌شناسی عمقی پی‌برده‌اند و این نکته‌ها در ترکیب خالص و اصیلی که آنها به شخصیت‌های زنده و فعال آثار خود بخشیده‌اند، قابل دید است آن طور که می‌توان از برآورد آنها به مجموعه مسائل انسان رسید.» (آدلر، ۱۳۷۰: ۲۲۷)

شناخت عمیق و نگاه دقیق نویسندگان و شاعران بزرگ از انسان، روح و زندگی جاودان به شخصیت‌های آثارشان بخشیده و چنان روح و روان پیچیده به آنان داده است که در هر زمانی امکان انجام پژوهشهای روان‌شناختی درباره آنها هست^۴. اگر نویسنده بزرگ ادبی با همان نگاه عمیق و دقیق خود به توصیف اعمال، رفتار و زندگی انسانهای واقعی بپردازد - که طبعاً اثر او جنبه تاریخی نیز می‌گیرد - بررسی روان‌شناختی این افراد از واقعیت و جوهره علمی بیشتری نیز برخوردار خواهد بود^۵.

تاریخ بیهقی از جمله آثار مهم ادبیات فارسی است که از جنبه‌های مختلف - از جمله روان‌شناسی - قابل بررسی می‌باشد. نگاه دقیق بیهقی همچون دوربینی به ثبت و ضبط وقایع دربار غزنویان و رفتار و منش شخصیت‌های این دربار پرداخته، دوربینی که به پشتوانه معرفت عمیق و درک دقیق بیهقی از انسان گاه توانسته به لایه‌های درونی و روانی این

افراد نفوذ کند و به بازتاب و توصیف آنها در قالب زبانی ادبی و تصویری بپردازد. او آنچه را که دیده و دریافته با زبانی هنری، ادبی و موجز توصیف نموده است.^۶ صداقت و بیطرفی‌ای که بیهقی در نگارش اثرش بر خود واجب دانسته نیز باعث می‌شود تا اعتماد به سخنان و توصیفهای وی از افراد گوناگون بیشتر شود.^۷

در این میان اطمینان از ویژگیهای شخصیت‌هایی که بیهقی خود ایشان را دیده و در متن حوادث زندگی و رفتارهای ایشان بوده طبیعتاً بیشتر است.^۸ با مطالعه فضای حاکم بر دربار غزنوی از تاریخ بیهقی ارتباطهای بیمارگونه‌ای از رفتارهای شخصیت‌های این دربار دریافت می‌شود، شخصیت‌هایی که افراد آن عموماً نسبت به یکدیگر بدگمان، کینه‌ورز و فریبکار هستند و فروافتادن و انداختن دیگری را به منزله پیروزی و موفقیت خود می‌دانند.^۹ در میان این افراد **بوسهل زوزنی** در داشتن چنین ویژگی‌هایی بارزتر است. وی فردی است که تنفر، کینه ورزی، انتقام جویی، تکبر، جاه‌طلبی، حسادت، و بی‌رحمی در کردارها و رفتارهای ثبت شدهٔ او در تاریخ بیهقی - خصوصاً در داستان **حسنک وزیر**- آشکار است.

با مطالعه رفتار بوسهل زوزنی در تاریخ بیهقی به عنوان منفی‌ترین شخصیت، این پرسش مطرح می‌شود که علت روان شناختی رفتارهای او چیست؟ در این مقاله بر اساس شواهد موجود در تاریخ بیهقی و تطبیق ویژگیهای بوسهل^{۱۰} با نظریهٔ عقدهٔ حقارت^{۱۱} «آدلر» کوشیده ایم به این پرسش پاسخ دهیم.

حوزه پژوهش در این مقاله مربوط به «روان شناسی ادبیات» می‌باشد. «منظور از روان شناسی ادبیات مطالعهٔ روان شناختی نویسنده به عنوان نوع یا فرد، یا مطالعهٔ فرایند آفرینش، یا مطالعهٔ نسخها و قوانین روان شناختی موجود در آثار ادبی، یا سرانجام مطالعهٔ تأثیر ادبیات به خوانندگان یک اثر ادبی است (روان شناسی خوانندگان). به مفهوم دقیق کلمه، شاید فقط موضوع سوم به تحقیق ادبی تعلق داشته باشد.» (ولک، ۱۳۸۲: ۸۲) آشکار است که موضوع این مقاله نیز با همین موضوع سوم مرتبط است.

بحث مربوط به احساس حقارت و عقده حقارت از نظریه های مهم روان‌شناسی است، «که مانند رشته نخ رنگینی در تمام حالات اختلال روانی کشیده شده است. در افراد دارای عقده حقارت «تلاشی روانی» آغاز به رشد می‌کند تا آنها به آن وسیله ترس و عدم کفایت خود را زیر سرپوش آن مخفی نگه دارند. آدلر این تلاش روانی را «ارزش طلبی» یا «آرزوی دستیابی به قدرت» نام داده است و مطابق با منظور او وظیفه این تلاش، در زندگی روانی سالم یا وضعیت بیمار آن است که برضعف و عدم کفایت احساس شده غالب شود و بدین وسیله تعالی مجدد ایجاد نماید.» (همان: ۵۹)

آدلر احساس حقارت را کاملاً طبیعی می‌داند و معتقد است که انسان بودن یعنی احساس حقارت داشتن که به طور ثابت و فعال فرد را به سوی کمال و «شدن» بر می‌انگیزد. (ماسک، ۱۹۹۹: ۸۰) «نکته غیرطبیعی و نابهنجار، تبدیل احساس حقارت به عقده حقارت می‌باشد، بدین معنا که فرد برای رفع نقصها، ضعفها و کاهش احساس حقارتش به جستجوی جبران ناتوانیها^{۱۲} و نقصهایش برآید که در اکثر موارد راههای غیر سالم و بعضاً ضد اجتماعی را برمی‌گزیند.»^{۱۳} (اسپربر، ۱۳۷۹: ۱۳)

وی تکبر، جاه طلبی، حسادت، رشک، طمع و تنفر را به عنوان صفتهای اصلی منش فرد پرخاشگر که از عقده حقارت او نشأت می‌گیرد معرفی می‌کند. (آدلر، ۱۳۷۹: ۱۳۳-۱۵۷) همچنین صفات و ویژگیهای دیگری برای این افراد ذکر شده است: انتقام‌جویی، تناقض رفتاری، ظاهرسازی، خوفناکی، انعطاف و نرمش موضعی، کاربرد ابزاری از دین و اعتقادات. (اسپربر: ۱۳۷۹، ۳۶-۱۱۳)

تکبر

«تکبر نقطه مقابل احساس اجتماعی است و وجود یکی وابسته به نبود دیگری است.» (آدلر، ۱۳۷۹: ۱۴۵) «ابتدایی‌ترین مشکل [و پیامد] تکبر، این است که افراد مغرور خودشان را انسانهای مهمی تصور می‌کنند و با رفتار بی‌شرمانه خود احساس بزرگی و برتری می‌کنند.» (همان: ۱۴۶-۱۴۷) بیهقی به این صفت در رفتار بوسهل اشاره دارد: وقتی که احمد میمندی در ماه صفر ۱۳۲۲ به وزارت منصوب شد، «بوسهل زوزنی بادی گرفت که از آن

هولناک‌تر نباشد و به مردمان می‌نمود که این وزارت بدو می‌دادند، نحواست و خواهه را وی آورده‌است و کسانی که خرد داشتند، دانستند که نه چنان است که او می‌گوید.» (بیهقی، ۱۳۵۰: ۱۸۸ - ۱۸۹)

ظاهرسازی، مبالغه‌گویی و گراف‌گویی فرد متکبر و دارای عقدهٔ حقارت دربارهٔ تواناییها و داشته‌هایش و تلاش برای متقاعد ساختن دیگران نسبت به برتری و قدرتش (ماسک، ۱۹۹۹: ۳۸) در عبارت مذکور آشکار است. همچنین در این توصیف که «همیشه چشم نهاده بودی تا پادشاهی بزرگ و جابر بر چاکری خشم گیرد و آن چاکر را لت زدی و فرو گرفتی. این مرد از کرانه بجستی و فرصتی جستی و تضریب کردی و آلمی بزرگ بدین چاکر رسانیدی و آنگاه لاف زدی که فلان را من فرو گرفتم، و خردمندان دانستندی که نه چنان است و سری می‌جنابیدندی و پوشیده خنده می‌زدندی که وی گراف‌گوی است.» (بیهقی، ۱۳۵۰: ۲۲۲)

قابل ذکر است که در این عبارت بیهقی ویژگیهای دیگری همچون نفرت، خوفناکی، خشم و بی‌رحمی زوزنی که از پیامدهای رفتاری عقدهٔ حقارت می‌باشد نیز آشکار است. این موضوع با این سخن آدلر کاملاً مطابقت دارد که می‌گوید: «مبالغه و اغراق نیست که بگوئیم تمام صفات منش به صورت هم زمان بروز می‌کنند و از این رو، وقتی فرد یکی از صفات را کشف می‌کند، پیش‌بینی عجیبی نیست اگر بگوئیم دیگر صفات هم در آن شخص وجود دارد.» (آدلر، ۱۳۷۹: ۱۵۶)

اوج احساس بزرگی و برتری طلبی بوسهل را آن هنگام می‌توان مشاهده نمود که وقتی کسان او حسنگ را با آن وضع بسیار دلخراش بردار می‌کردند، او بر بالایی به نظاره می‌ایستد و از تماشای آن صحنهٔ جانکاه لذت می‌برد (بیهقی، ۱۳۵۰: ۲۳۲) و با رفتار بی‌شرمانهٔ خود بر سر بریدهٔ وی شادخواری و شرابخواری می‌کند. (همان: ۲۳۵؛ به نقل از رضایی، ۱۳۷۴: ۲۲۹)

«منش فرد متکبر زمانی ارضا می‌شود که با ترفندهای خاصی، خود را به دیگران برتری بخشد و با انتقاد شدید، منش دیگران را جریحه دار کند. وقتی برای شخصیت افراد با احترام

ارزش قائل باشیم، در واقع به شخصیت فرد متکبر توهین می‌کنیم. تنها از همین نکته به نتایج گسترده‌ای می‌رسیم و درمی‌یابیم که چگونه احساس ضعف و بی‌کفایتی در شخصیت یک فرد به طور عمیق ریشه دوانیده است.» (آدلر، ۱۳۷۹: ۱۳۸) این گفته آدلر رفتار دیگری از بوسهل را به یاد می‌آورد. در آن مجلسی که کلیه اموال حسنک را به نام سلطان قبالة نوشتند، با ورود حسنک، خواجه احمد میمندی وزیر و به تبع او دیگران به احترام او به پاخواستند. این احترام به مذاق بوسهل خوش نیامد و در حالی که «بر خشم خود طاقت نداشت برخاست نه تمام، و برخویشتن می‌ژکید. خواجه احمد او را گفت: در همه کارها ناتمامی. وی نیک از جای بشد.» (بیهقی، ۱۳۵۰: ۲۲۹) سپس احترام و دلجویی احمد میمندی از حسنک را توهین به خود تلقی نمود و با خشم و نفرت به آن واکنش نشان داد و به حسنک دشنام داد و او را سگ قرمطی خواند. (همان: ۲۳۰)

«فرد متکبر فقط ارزش شخصیتی هموعانش را هدف قرار می‌دهد. گرایش به حقیر شمردن روشی است برای خلق احساس برتری، به واسطه خفیف کردن هموعان» (آدلر، ۱۳۷۹: ۱۳۸) و این همان اساس شخصیت بوسهل است که از رفتارهای او برداشت می‌شود. او بزرگ شدن خود را در خرد نمودن بزرگان و از میان برداشتن آنان می‌جوید. (رضایی، ۱۳۷۴: ۲۲۴) استخفافهای او به حسنک (بیهقی، ۱۳۵۰: ۲۲۳) و رفتار ناپسندش با بیهقی باعث می‌شود مسعود او را سرزنش نماید و بگوید: «بوالفضل شاگرد تو نیست» (همان: ۸۰۱) گواه این سخن می‌باشد.

فرد متکبر همیشه می‌داند که چگونه بار مسئولیت کار خودش را به دوش دیگران بیندازد. (آدلر، ۱۳۷۹: ۱۳۴) بوسهل نیز در آن هنگام که به شغل دیوان رسالت منصوب می‌شود با وجود اینکه با این کار سخت بیگانه است و در آن پیاده، (بیهقی، ۱۳۵۰: ۸۰۰، ۸۴۵) ولی با بر عهده گذاشتن کارها به بیهقی امور آن را می‌گرداند. (همان: ۸۴۵)

در نظر فرد متکبر همیشه حق به جانب اوست و این دیگران هستند که اشتباه می‌کنند. (آدلر، ۱۳۷۹: ۱۳۴) آن هنگام که بوسهل سر حسنک را به بوالحسن حربلی نشان می‌دهد و در برابر آن به شرابخواری می‌پردازد و به خاطر این عمل نادرست و قبیح خود مورد انتقاد

و ملامت او قرار می‌گیرد، حق به جانب می‌گوید: «ای بوالحسن تو مردی مرغ دلی، سر دشمنان چنین باید.» (بیهقی، ۱۳۵۰: ۲۳۵) بوسهل در مشاوره‌های مهمی که به مسعود داده اشتباه نموده و بر اساس غرض‌ورزی شخصی عمل کرده‌است، چه درباره بردار کردن حسنگ، (همان، ۲۳۶-۲۲۱) چه درباره وادار کردن مسعود برای باز ستاندن مالها و صلعهایی که محمد به درباریان داده بود (همان: ۳۳۵-۳۴۰) و چه در باب فرو گرفتن برانداختن آلتونتاش. (همان: ۴۰۲-۴۱۷) اما او همیشه حق را به جانب خویش می‌داند و اشتباهایش را نمی‌بیند و در نمی‌یابد و با آنکه گاه به خاطر آنها دچار ضجرت می‌شود و به زندان فرو می‌افتد (همان، ۴۱۵) باز از آنها عبرت نمی‌آموزد و برکارهای نادرست خویش اصرار می‌ورزد. همکاری در قتل عامل پوشنگ، مظفر طاهر (همان: ۵۶۱) و کشتن بونصر صینی (همان: ۶۴۰) از جمله آنهاست.

حسادت

از دیگر صفات فرد دارای عقده حقارت حسادت است. «یک نوع حسادت، لجاجت و یک‌دندگی زیاد می‌باشد. بر هم زدن تفریح دیگران، مخالفت بی‌دلیل، محدودیت آزادی دیگران و انقیاد متعاقب آن بعضی از اشکال متغیر و بی‌ثبات این صفت منش هستند.» (آدلر، ۱۳۷۹: ۱۵۴)

حسادت از جمله صفاتی است که در درون بوسهل ریشه دوانیده است. اصرار و لجاجت او در اجرای مشاوره‌های نادرستی که به مسعود داد از اشکال بارز آن می‌باشد. در واقع حسادت بوسهل نسبت به حسنگ، پدربیان متمول و آلتونتاش است که طرح چنان افکاری را در سر او می‌پروراند. و اساساً اینکه بزرگ شدن خود را در خرد نمودن بزرگان و از میان برداشتن ایشان می‌داند به علت حسادت نسبت به این افراد است. حسنگ از مشخص‌ترین افرادی است که بوسهل نسبت به وی حسادت می‌ورزد. بوسهل در برابر او همیشه احساس حقارت می‌کند، چرا که به قول بیهقی «بوسهل با جاه و نعمت و مردمش در جنب امیر حسنگ یک قطره آب بود از رودی.» (بیهقی، ۱۳۵۰: ۲۲۳) حتی آن هنگام که بوسهل انواع استخفافها را توسط علی رایض بر حسنگ می‌کند و با آن وضعیت او را به دار

می‌آویزد، باز این حسادت که تبدیل به نفرتی عمیق گشته است او را آرام نمی‌گذارد و باعث می‌شود در برابر جسد بی‌جان و سنگ خورده حسنگ احساس حقارت کند و با سر بریدن و شرابخواری در برابر آن احساس حقارتش را سرکوب کند. (همان: ۲۲۳-۲۳۵) لجاجت و یک دندگی بوسهل برای به دار آویختن حسنگ به حدی است که «این شب که دیگر روز آن حسنگ را بر دار می‌کردند بوسهل نزدیک [خواجه احمد] آمد، نماز خفتن، [خواجه احمد] گفت: چرا آمده‌ای؟ گفت: نخواهم رفت تا آن‌گاه که خداوند بخشید، که نباید رقتی نویسد به سلطان در باب حسنگ به شفاعت.» (همان: ۲۳۲)

بوسهل در حالی که «کارها برقرار می‌رفت و مردم لشکری و رعیت و بزرگان و اعیان همه شادکام و دلها بر این خداوند محتشم بسته و وی نیز بر سیرت نیکو و پسندیده می‌رفت» (همان: ۳۳۵ - ۳۳۶) به علت حسادتش، سلطان را تحریک می‌کند که صله‌های سلطان پیشین را بازستاند و با این کار خوشی دیگران را برهم می‌زند و دلها را نسبت به محمود سرد می‌کند. (همان: ۳۳۶)

فرد مستبد و خود کامه [که طبیعتاً دارای عقده حقارت است] خویشتن تحقیر شده است که وقتی بر کرسی قدرت می‌نشیند، اگرچه عناصر قدرت بیرونی را در اختیار دارد اما در درون خود شخصیتی حقیر و ناچیز را احساس می‌کند، او برای اینکه خود را در موضع مثبت و برتری احساس کند لازم می‌بیند که دیگران در برابر او کوچک و حقیر باشند و مهتری و تفوق او را تأیید کنند. (اسپربر، ۱۳۷۹: ۱۴) همچنین هنگامی بوسهل جایگاه بلند آلتونتاش را می‌بیند باز حسادتش او را وامی‌دارد که سلطان را برای از بین بردن این جایگاه و مقام برانگیزاند. (بیهقی، ۱۳۵۰: ۴۰۲) حسادت وی نسبت به بونصر مشکان کاملاً مشهود است و هر چه «کمان قصد و عصبیت [علیه او] به زه کرد، هیچ بد گفتن به جایگاه نیفتاد» (همان: ۷۴) و درباره او به کام نتوانست رسید. (همان: ۲۲۲)

رشک^{۱۴}

«هر جا که فرد در حال تلاش برای کسب قدرت و برتری باشد، صفت رشک هم به چشم می‌خورد. فاصله میان فرد و هدف والای او، به شکل عقده حقارت و خودکم‌بینی بروز

می‌کند. این عقده فرد را سرکوب می‌کند و بر کل رفتار و نگرش او نسبت به زندگی تأثیر می‌گذارد به طوری که تصور می‌شود با هدفش بسیار فاصله دارد. در این صورت فرد وقت خود را صرف ارزیابی دیگران می‌کند و دغدغهٔ خاطرش این است که دیگران در مورد او چه فکر می‌کنند.» (آدلر، ۱۳۷۹: ۱۵۴) بنابراین صفت رشک به همراه جاه‌طلبی نمود پیدا می‌کند و «بوسهل جاه‌طلبی است فرصت‌جو که پیوسته در پی ترفیع است.» (بیهقی، ۱۳۵۰: ۲۲۲) [به نقل از رضایی، ۱۳۷۴: ۲۲۴]

صفت رشک - که با حسادت مقارنت دارد - از ملزومات عقدهٔ حقارت است و کلیت ساختار فکری و نگرشی بوسهل را تحت تأثیر و تسلط خود قرار داده است زیرا تمامی اقدامات و اندیشه‌های او در جهت نادرستی بوده است. اینکه بوسهل طبعی نا آرام دارد و رسیدن به مقام و حشمت او را به آرامش و سکون نمی‌رساند بدین دلیل است که او فاصله‌اش را با هدف اصلی مورد نظرش زیاد می‌بیند و طمع، که دیگر ویژگی فرد دارای عقدهٔ حقارت است، این تشویش و ناآرامی درونی را بیشتر می‌نماید (همان: ۸۳۳). بوسهل با آنکه محتشم تر خدمتکاران [مسعود] بود اما با مردمان بدساختگی کردی و درشت و ناخوش و صفرایب عظیم داشت. (همان: ۲۷)

تنفر

تنفر به صورت آشکار وجود ندارد بلکه همانند تکبر خود را در لُفاهٔ نشان می‌دهد. برای مثال در لُفاهٔ یک رویکرد انتقادی سر بسته ظاهر می‌شود، تنفر ممکن است آن قدر توسعه یابد که باعث شود فرد تمام روابط احتمالی خود با دیگران را از دست بدهد^{۱۵}. گاهی اوقات آتش تنفر فرد با یک جرقه روشن می‌شود. (آدلر، ۱۳۷۹: ۱۵۸)

وجود بوسهل ملامت از نفرت نسبت به دیگران است. گاه می‌تواند نفرتش را به صورت انتقام به عینیت برساند، همچون نفرتی که از حسنگ بر دل داشت و به انتقام از او پایان یافت، و گاه به دلیل پایگاه فردی که از او نفرت دارد نمی‌تواند از او انتقام گیرد، همچون بونصر مشکان.

انتقام خود از جمله جبرانه‌های احساس کمتری [یا حقارت] است که فرد را وادار می‌کند بر اثر عیوب خود از دیگران انتقام گیرد. (منصور، ۱۳۵۸: ۵۰) «به دلیل انتقامها و تشفیهای بوسهل از حسنک [بود که] مردمان زبان بر بوسهل دراز کردند که زده و افتاده را توان زد، مرد آن مرد است که گفته‌اند: "العفو عند القدره" به کار تواند آورد.» (بیهقی، ۱۳۵۰: ۲۲۳)

بوسهل از نفرت دیگران نسبت به خود باکی ندارد. او همچون خودکامه‌ای می‌گوید: بگذار از من متنفر باشند، اما بترسند. (اسپربر، ۱۳۷۹: ۱۰۰) وی طبعی کینه توز، شرور و توطئه گر دارد، از این رو از همان نخستین روزهای به قدرت رسیدن در صدد برمی‌آید از کسانی که دشمن می‌داشت انتقام بکشد. بی سبب نبود که به قول امیر محمد به خون ابوبکر قهستانی دبیرتشنه بود (بیهقی، ۱۳۵۰: ۸۰) یا امیر علی قریب از روی کار آمدن او نگران سرنوشت خود بود. (همان: ۶۰) به سبب همین بداندیشیها و خلوتهایی که با امیر داشت، مردم از تضریهای او بیم داشتند. (همان: ۱۰۹)

نفرت و کینه توزی‌ای که بوسهل نسبت به حسنک داشت از یک جرعه کوچک پدید آمد و آن از روزی به وجود آمد که در ایام وزارت حسنک، پرده‌داری در دستگاه وزیر، بوسهل را نشناخته «بر وی استخفاف کرده و وی را بینداخته» (همان: ۲۲۵) این جرعه برای روان بیمار او کافی بود که نفرت و کینه او را در دل گیرد و آن گونه وحشیانه با او رفتار کند. (همان: ۲۲۱-۲۳۶)

بوسهل آن چنان نسبت به حرکات دیگران حساس است و از آنها برداشت توهین‌آمیز نسبت به خود می‌نماید که وقتی بیهقی در قضیه خرید املاک نیشابور توسط وی به یاد خاطره‌ای از بونصر می‌افتد و تسبمی می‌کند، بوسهل آن را می‌بیند و از آنجا که «سخت بدگمان مردی بود، هیچ نه، دل به جایها کشیدی» علت آن را از بیهقی می‌پرسد. (همان: ۸۱۱ - ۸۲۳) این رفتار و دیگر رفتارهای بوسهل دقیقاً با این رویکرد فرد مستبد دارای عقده حقارت یکسان است: «در حافظه فرد قدرت طلب هر رخداد کوچک و بزرگی که از دیدگاه او به نوعی توهین‌آمیز بوده یا هر چیزی که خاطر او را آزرده نموده، در ذهنش حک شده

است. این افراد رنجیدگی را هرگز از یاد نمی‌برند. حس انتقام جویی از حس آزرده‌گی و رنجش بیش از حد ایشان نشأت می‌گیرد. اراده و عطش قدرت‌طلبی، بیماری افراد ضعیف و ناتوانی است که کینهٔ همه را به دل گرفته‌اند و به خاطر ضعف و زبونی درونی به هیچ انسانی رحم نمی‌کنند که در واقع ناشی از انزوا و عدم وجود رغبت و علاقهٔ اجتماعی و هجوم ترس و ناتوانی اخلاقی است.» (اسپریر، ۱۳۷۹: ۵۸) بوسهل نیز آن هنگام که در اوج قدرتش بود آن‌چنان به خون دیگران تشنه بود (بیهقی، ۱۳۵۰: ۸۰) که «پدریان و محمودیان بران بسنده کرده بودند که روزی به سلامت بر ایشان بگذرد.» (همان: ۱۸۳) چراکه «شرارت و زعارتی در طبع وی مؤکد شده و با آن شرارت دلسوزی نداشت.» (همان: ۲۲۳)

آری رفتار تجاوزکارانه و انتقام جویانهٔ بوسهل ناشی از ترسی است که در درون او وجود دارد (همان: ۸۳۳) چرا که هرگاه «ترس در اعماق ضمیر فرد [دارای عقدهٔ حقارت] خانه کند [و او] از گروه آدمهای ستیزه جو و متجاوز باشد، در این صورت برای رهایی از احساس ترس و حقارت و تحمیل شخصیت خویش بر دیگران، رفتاری جسارت آمیز و تجاوزکارانه از خود نشان می‌دهد. این گونه افراد ظاهری پرخاشگر، زورگو و متکبر پیدا می‌کنند، خودستا و گزافه گو و مدعی و طلبکار می‌باشند.» (منوچهریان، ۱۳۶۲: ۱۴)

خشم

خشم انفعالی است که مظهر و تجلی جاودانی قدرت طلبی و برتری جویی به شمار می‌آید. این احساس به روشنی نشان می‌دهد که هدفش از بین بردن سریع و با قدرت موانعی است که بر سر راه فرد عصبانی قرار دارد. یک فرد خشمگین فردی است که با جدیت، نیرو و توان خود را به کار می‌گیرد تا بر دیگران برتری پیدا کند. تلاش فرد برای بازشناسایی گاه به شکل قدرت طلبی جاودانی در می‌آید. وقتی این اتفاق می‌افتد با افرادی رو به رو می‌شویم که به کمترین محرکها - که حس قدرتمندی آنها را تحریک می‌کند - با خشم زیاد پاسخ می‌دهند. (آدلر، ۱۳۷۹: ۱۸۴) چنین فردی قدرت طلبی خود را آن‌چنان با تلخ‌کامی نشان می‌دهد که هر آن انتظار می‌رود طرف مقابل جان خود را از دست بدهد. (همان: ۱۸۵)

هنگامی که مسعود روی کار می‌آید و بوسهل به اوج قدرت می‌رسد همگان در ترس و هراس به سر می‌برند و خواهج‌ای چون بونصر مشکان درباره او می‌گوید: «از وی [بوسهل] به جان آمده‌ام، به حيله روزگار کرانه می‌کنم» (بیهقی، ۱۳۵۰: ۱۸۵) و حاجب علی از میان تمام پسران، از بوسهل بیش از همه هراس دارد: «محمودیان در میان ایشان [پسران] به منزلت خائنان و بیگانگان باشند، خاصه که بوسهل زوزنی بر کار شده است، قاعده‌ها بنهاده و همگان را بخریده» (همان: ۶۰) بیهقی علت اصلی ماجرای حسنگ را در این می‌داند که: «بوسهل زوزنی بر وزیر حسنگ خشمگین بود» (همان: ۵۷ - ۵۸) بوسهل خود نیز به خشم مهار نشدنی‌اش اعتراف می‌کند؛ پس از آنکه خواهج احمد او را به دلیل رفتارش در مجلس قبله نوشتن اموال حسنگ به نام سلطان بسیار ملامت می‌کند، می‌گوید: «با صفرای خویش برنیامدم» (همان: ۲۳۱) بیهقی نیز ویژگی صفرایی و خشمگین بودن را تنها برای بوسهل در تاریخ خود آورده‌است. (همان: ۲۷ - ۲۳۰)

«از آنجایی که فرد مستبد از هیچ جنایتی روی‌گردان نیست او دارای هیبت و قدرت خاصی است» (اسپربر، ۱۳۷۹: ۱۰۰) این چنین است که مردم از تضریبهای بوسهل بیم داشتند (بیهقی، ۱۳۵۰: ۱۰۹) و از او هراسناک بودند و گفته شد که کسانی چون محمد، علی قریب و بونصر مشکان چگونه از او می‌هراسیدند.

از دیگر جنایت‌های هولناکی که بوسهل انجام می‌دهد اما بیهقی - شاید به دلیل کمبود اطلاعات و شایعات گوناگون - از توصیف آن می‌پرهیزد، واقعه به قتل رسیدن بونصر صیتی می‌باشد. «بوسهل زوزنی به حکم آنکه با او بد بود او را در قلعتی افگند به هندوستان، به صورتی که در باب وی فرا کرد تا از وی بساختند و آنجا گذشته شد» (همان: ۶۴)

بدگمانی یکی از صفات منش افراد خشمگین می‌باشد که همواره با حساسیت زیاد آنها همراه است. (آدلر، ۱۳۷۹: ۱۸۵) همان‌طور که پیشتر گفته شد حساسیت و بدگمانی بوسهل به حدی است که بیهقی درباره او می‌گوید: «سخت بدگمان مردی بود، هیچ نه، دل به جایها کشیدی» (بیهقی، ۱۳۵۰: ۸۱۱) این افراد نمی‌توانند به همنوع خود اعتماد کنند. آنها افرادی مغرور و آن‌قدر حساس هستند که نمی‌توانند افراد بالاتر یا هم سطح خود را تحمل کنند و

تنها زمانی خوشحالند که خودشان بالاتر از همه باشند. در نتیجه چشمانشان همیشه تیز است و حالت دفاعی دارند تا مبادا کسی زیاد به آنها نزدیک شود یا قصد برابری کردن با ارزش بالای آنها را داشته باشد. (آدلر، ۱۳۷۹: ۱۸۵) نمونهٔ بارز این مورد رابطهٔ بسیار بد و «دشمنیابی جانی» است که میان او و عبدوس - ندیم خاص مسعود - و رقیب او در نزدیکی و خلوت‌های با مسعود، وجود دارد. (بیهقی، ۱۳۵۰: ۱۸۳، ۲۲۴، ۴۰۳) بوسهل حتی توانایی تحمل بونصر مشکان به عنوان نمایندهٔ خواجه احمد وزیر در هنگام پذیرش مقام صدارت را ندارد و از اینکه مسعود به بونصر اجازهٔ بازگویی شرایط خواجه احمد را می‌دهد نه به او، سخت خشمگین می‌شود. (همان: ۱۸۶)

این خشم بوسهل از همان احساس حقارت او نشأت می‌گیرد و آن‌چنان که آدلر می‌گوید: «قدرت طلبی افراد خشمگین بر اساس احساس حقارت بوده است. هر انسانی که قدرت خود را شناسایی می‌کند، تحت ضرورت بروز دادن این حرکات و رفتارهای تهاجمی و خشن قرار دارد. هرگز نباید این حقیقت را نادیده گرفت، در غلیان خشم، گستره و طیف حقارت به روشنی تمام دیده می‌شود. ترفند مبتدل و پیش پا افتاده این است که فرد بالا رفتن ارزش خود را در گرو بدبختی دیگران می‌داند.» (آدلر، ۱۳۷۹: ۱۸۶) بوسهل دچار هراس پرخاشگرانه می‌باشد و خواهان قدرت تامه است، زیرا در فرهنگ [و طرز بینش او] قدرت، تقسیم ناپذیر تلقی شده و تقسیم آن بی‌معنی است و اگر صاحب تمامیت قدرت نباشد خود را عاجز و ناتوان می‌بیند. (اسپربر، ۱۳۷۹: ۵۵)

می‌توان پنداشت که بوسهل در درون خود حتی نمی‌تواند تحمل برتری سلطان را بنماید، اما شرایط اجازه نمی‌دهد آن را بیان و آشکار کند. بنا به قراینی می‌توان این موضوع را دریافت. نخست هنگامی که بوسهل در آغاز سلطنت مسعود به نزدیک‌ترین و بالاترین مقام پس از وی می‌رسد خوی برتری جویی او نه تنها آرام نمی‌گیرد بلکه شدت آن بیشتر می‌شود. مسعود این موضوع را در می‌یابد و در نامه‌ی به آلتون‌تاش می‌گوید: «و ما چون کارها نیکوتر بازجستیم و پس و پیش آن را بنگریستیم و این مرد را [بوسهل] دانسته بودیم و آزموده، صواب آن نمود که خواجهٔ فاضل ابوالقاسم احمد بن الحسن را - دام الله تأییده -

از هندوستان فرمودیم تا بیاورند ... و وزارت را به کفایت وی آراسته کردیم و این بوسهل را به شغل عرض مشغول کردیم تا بریک کار بایستد و مجلس ما از تسخّب و تبسّط وی برآساید، [اما وی] راه رشد خویش بندید و آن باد که در سر وی شده بود از آنجا دور نشد و از تسخّب و تبسّط بازنایستاد. (بیهقی، ۱۳۵۰: ۴۲۰) دیگر اینکه بوسهل در تمام مشورت‌های مهمی که به مسعود می‌دهد بنا به غرض ورزی شخصی عمل می‌کند و آن چنان که مسعود می‌گوید: «خیانت‌های بزرگ» به وی می‌کند. از این روی او صلاح کار پادشاه را در نظر نمی‌گیرد بلکه بر آن است که به اهداف خود برسد. (همان: ۴۲۰)

تناقض رفتاری

فرد مستبد [دارای عقده حقارت] هر کجا شرایط را آماده ببیند، یک مستبد خودکامه است. اگر سر به زیر و فروتن است، فقط برای دست‌یابی به اریکه قدرت است. در این راه اگر لازم ببیند، به زانو می‌افتد، زمین را نیز می‌بوسد و این را به آن امید و آرزو انجام می‌دهد که روزی از فراز تخت قدرت، شاهد زانو زدن دیگران و ناکامی آنها باشد، تمام این تناقض‌گوییها به مانند عناصری هستند که در مجموع یک پیکره واحد را تشکیل می‌دهند و در موقعیتی رفتار او را تحت تأثیر قرار می‌دهند. (اسپربر، ۱۳۷۹: ۳۶)

رفتار بوسهل در تاریخ بیهقی نیز این‌گونه است. «او در عهد سلطانی چون محمود غزنوی تصمیم می‌گیرد در میان سرها سری درآورد و به نان و نام و حشمت و قدرت برسد. راهی که برای رسیدن به این مقصود انتخاب می‌کند تقرّب به بزرگان است و از میان آنان، بزرگ‌ترینشان، خواجه بزرگ احمد حسن میمندی را بر می‌گزیند، به خدمت و تأدیب فرزندان او می‌پردازد و در این کار چنان می‌کوشد که مورد عنایت خواجه واقع می‌شود و از وی نیکوییها می‌بیند و از تنگ‌حالی (بیهقی، ۱۳۵۰: ۷۲ - ۷۳) می‌رهد، و چون احمد حسن را در محنت و رقیب او حسنک میکال را در قدرت می‌بیند بر در سرای حسنک می‌ایستد و او را شعر می‌گوید.» (همان: ۲۳۰) [به نقل از رضایی، ۱۳۷۴: ۲۲۵] اما همین که به قدرت می‌رسد آن‌گونه با حسنک رفتار می‌کند که ذکر شد.

اینکه بوسهل در برابر خواجه احمد میمندی اظهار تواضع و فروتنی می‌نماید و وزارت را شایستهٔ او می‌داند و نه خود (همان: ۱۸۳-۱۸۴) بدین دلیل است که او می‌داند مسعود او را هیچ‌گاه به این مقام بر نمی‌گزیند، چنان که مسعود خود به این موضوع اشاره دارد. (همان: ۴۲۰) بی‌هیچ‌نیز این گونه استدلال می‌کند که: «سلطان مسعود - رضی الله عنه - داهی‌تر و بزرگ‌تر و دریافته‌تر از آن بود که تا خواجه احمد برجای بود وزارت به کس دیگر دادی، که پایگاه و کفایت هر کسی دانست که تا کدام اندازه است و دلیل روشن برین که گفتم آن است که چون خواجه احمد گذشته شد به هرات، امیر این قوم [از جمله بوسهل] را می‌دید و خواجه احمد عبدالصمد را یاد می‌کرد و می‌گفت این شغل را هیچ کس شایسته‌تر از وی نیست.» (همان: ۱۸۹) بوسهل خود نیز می‌داند و احساس می‌کند که در برابر خواجه احمد «ذره‌ای پیش آفتاب» می‌باشد. (همان: ۱۸۳)

خواجه احمد نیز از نیت بوسهل آگاه است و از همان آغاز به او اعتماد ندارد (همان: ۱۸۵-۱۸۷) و تلویحاً او را نامسلمان، دروغگو و تحریف‌کنندهٔ اخبار می‌داند. (همان: ۱۸۷) تکبری هم که پس از روی کار آمدن خواجه احمد به بوسهل دست می‌دهد که وزارت را به او می‌دادند، او خود نخواست و آن را به میمندی ارزانی داشته (همان: ۱۸۸-۱۸۹) از جمله گزاف‌گوییها و لافهایی است که ویژگی افراد دارای عقدهٔ حقارت است. او می‌خواهد در برابر دیگران وانمود کند که از خواجه احمد حقیرتر نیست بلکه برتر است، زیرا مقام وزارت را او به خواجه احمد بخشیده است. بنابراین بوسهل در برابر خواجه احمد متواضعانه برخورد می‌کند - در حالی که در درون چنین احساسی ندارد - بدین امید که روزی بتواند به جایگاه او و یا بالاتر برسد. تواضع و به خاک افتادن او را نیز می‌توان این گونه تفسیر نمود.

از منظر دیگر این گونه ضعف و اظهار کوچکی بوسهل را می‌توان به عجز و ناتوانی درونی او مربوط دانست چراکه «فرد خودکامه اگر انعطافی نشان می‌دهد به علت آن است که در درون احساس ضعف و ناتوانی می‌کند.» (اسپربر، ۱۳۷۹: ۱۱۳)

کاربرد ابزاری از مسائل دینی و اعتقادی

فرد مستبد و دارای عقدهٔ حقارت با رنگ و بوی اعتقادی دادن به احساسات خود، آن را پدیده‌ای شریف و اصیل نشان می‌دهد. (اسپربر، ۱۳۷۹: ۷۲) همچنین بوسهل به احساس حقارت و کینه و خشمی که به حسنگ دارد چنین رنگ و لعابی می‌زند. آن هنگام که مسعود به بوسهل می‌گوید: «حجتی و عذری باید کشتن این مرد را.» بوسهل می‌گوید: «حجت بزرگ‌تر که مرد قرمطی است و خلعت مصریان باستد تا امیر المؤمنین القادر بالله بیازرد. (بیهقی، ۱۳۵۰: ۲۲۴) همچنین هنگامی که بوسهل از احترام خواجه احمد میمندی به حسنگ خشمگین می‌شود، می‌گوید: «خداوند را کرا کند که با چنین سگ قرمطی که بر دار خواهند کرد به فرمان امیر المؤمنین چنین گفتن؟» (همان: ۲۳۰) و پس از آنکه به خاطر این عملش و بی‌احترامی به خواجه احمد مورد سرزنش مسعود قرار می‌گیرد دوباره همین احساس نفرت و حقارتش را به صورتی دیگر توجیه و نمایان می‌سازد و می‌گوید: «از آن ناخویشتن شناسی که وی با خداوند در هرات کرد در روزگار امیر مسعود یاد کردم، خویشتن را نگاه نتوانستم داشت.» (همان: ۲۳۱)

نتیجه‌گیری

با آگاهی از نشانه‌ها و حالات روانی افراد دارای عقدهٔ حقارت و همسانی آن با رفتار و حالات و اصطلاحاً صفات منش^{۱۶} بوسهل زوزنی این نتیجه به دست می‌آید که بوسهل زوزنی دارای عقدهٔ حقارت بوده و وجود چنین عقده‌ای او را به رفتارهایی همچون تکبر، حسادت و رشک، تنفر و جاه‌طلبی، انتقام‌جویی، تناقض رفتاری، خوفناکی، انعطاف و نرمش موضعی، کاربرد ابزاری از دین و عقاید وامی داشته‌است. در این میان بیهقی در بخشهای مختلف تاریخش با استفاده از روشهای متنوع روایتی - نمایشی درون و برون بوسهل را چنان به تصویر کشیده که روحیهٔ بیمار گونهٔ او قابل تطبیق با نظریهٔ عقدهٔ حقارت آدلر در دورهٔ معاصر است.

پی‌نوشت

- ۱- ر.ک: نظریهٔ ادبیات؛ رنه ولک: ۸۲ - ۹۸.
- ۲- به عنوان نمونه می‌توان به فروید و نظریه‌های مربوط به عقدهٔ ادیپ و عقدهٔ الکترا یا اشاره کرد که هر دو برگرفته از دو نمایشنامهٔ معروف سوفوکل - نمایشنامه‌نویس معروف یونان باستان - می‌باشد.
- ۳- عقدهٔ حقارت اصطلاح مشهور روان‌شناسی فردی است که برای نخستین بار توسط آدلر مطرح شد. گرچه بسیاری از دانشمندان علوم انسانی همچون استاندال، ژانه و [فروید] قبل از آدلر آن را به کار گرفته بودند اما تنها آدلر بود که با تشریح و توصیف دقیق و صحیح از عقدهٔ حقارت، به آن عمق و مفهومی تازه بخشید و آن را اساس تمام نظریات روان‌شناسی فردی قرار داد. (آدلر، ۱۳۷۰: ۵۵) نیز ن.گ: (منوچهریان: ۱۳۵۸: ۱۰-۱۶)
- ۴- البته این موضوع را نباید امری مطلق و همه‌جانبه دانست چراکه «بسیاری از آثار هنری از موازین روان-شناختی هم‌عصر خود یا بعد از خود سرپیچی می‌کنند. سروکار هنر با وضعیتهای نامحتمل و انگیزه‌های خیالی است. نمایشنامه‌ها و داستانها را نمی‌توان به تمام معنی تحقیقات روانی یا عرضهٔ نظریه‌ها دانست. این کتابها درام‌ها یا ملودرام‌هایی هستند که در آنها وضعیتهای مهیج اهمیتشان از انگیزه‌های روانی واقعی بیشتر است.» (ولک، ۱۳۸۲: ۹۷)
- ۵- چنین رویکرد تحقیقی و تحلیلی نسبت به ادبیات نخست این پیش فرض نادرست را رد می‌نماید که ادبیات را صرفاً جهت التذاذ هنری و ذوقی می‌داند و دیگر مسیر را برای بررسی و تحقیق ژرف‌تر در آثار ادبی و گسترش حوزهٔ کاربرد ادبیات فراهم می‌سازد.
- ۶- بیهقی را می‌توان نویسنده‌ای رئالیست دانست زیرا «نویسندهٔ رئالیست [واقعگرا] به طور کلی رفتارهای گوناگون را مشاهده می‌کند و یا در زندگی افراد مشارکت می‌کند.» (ولک، ۱۳۸۲: ۹۳)
- ۷- بیهقی بارها در اثناء نگارش اثرش - خصوصاً در هنگام بیان کردار و رفتار بوسهل زوزنی - به این اصل مهم در تاریخ نویسی و پایبندی خود به آن تصریح نموده است. (بیهقی، ۱۳۵۰: ۱۸۹، ۲۲۱ - ۲۲۲، ۸۰۱ - ۸۰۲)
- ۸- شخصیت‌های تاریخ بیهقی را می‌توان به دو گروه کلی تقسیم کرد: یک گروه کسانی هستند که بیهقی به طور مستقیم با ایشان در ارتباط نبوده و از طریق کتابها و یا افراد دیگر از ایشان آگاهی یافته است. گروه دیگر کسانی می‌باشند که بیهقی مستقیماً با ایشان در ارتباط بوده و آنچه از ایشان گفته حاصل معاینات وی بوده است.
- ۹- ر.ک: تاریخ غزنوی: باسورث.

۱۰- بیشترین اطلاعات مربوط به بوسهل زوزنی در تاریخ بیهقی مذکور است و چون نویسنده این کتاب مدتی با وی معاصر و مدتی همکار و معاشر بوده [قریب سیزده و چهارده سال (بیهقی، ۱۳۵۰: ۲۸)] آنچه درباره او بدست داده درخور توجه است. (یوسفی، ۱۳۶۳: ۸۸) دیگر منابع موجود همچون تاریخ‌گردیزی و دیوان منوچهری مطالبی در ارتباط با تاریخ تولد، هنر بدیهه سرایی و نمونه‌هایی از اشعار عربی وی، ارائه نموده‌اند.

۱۱- عقدهٔ حقارت: (Inferiority Complex) مجموعه صفات رفتار یا کردار که عمل یا کنش آنها بر کنار ساختن یک احساس کهنری دردناک است. (منصور، ۱۳۵۸: ۱۴۶)

۱۲- جبران: (Compensation) بنا به تعریف آدلر عبارت است از تار و پودی روانی، که پاره‌ای از افراد را به جبران و حتی جبران مضاعف کهنریهای بدنی یا روانی که از آن رنج می‌برند، وادار می‌کند. این افراد با کوشش خستگی ناپذیر وظیفه یا کنش بدنی یا روانی نارسایی خود را توسعه و گسترش می‌دهند. (منصور، ۱۳۵۸: ۱۴۴-۱۴۵)

۱۳- آدلر فردی را که احساسهای حقارت او به طور بیمارگونه‌ای شدید باشد به عنوان فرد دارای عقدهٔ حقارت توصیف می‌کند و معتقد است عقدهٔ حقارت اغلب به نوعی «عقدهٔ برتری جویی جبرانی» که طی آن فرد مجبور است به هر قیمتی سرآمد شود، منتهی می‌شود. (کارور، ۱۳۷۵: ۴۶۰) فرد دارای این عقده برای رسیدن به برتری و قدرت به هر حیلۀ پست و بی ارزشی دست می‌زند، که آن شامل تحمیل نمودن کارها و وظایف ناخوشایند، مطالبۀ خواسته‌های غیر واقعی و توهمی، پرتوقع بودن از دیگران، مقصر دانستن دیگران نسبت به اشتباهات و قصورهای خود، تشویش و هراس داشتن و اصولاً هر راهکار دیگری که ظاهراً حقارت وی را به صورت سود و منفعتی برای وی تبدیل نماید. (ایون، ۲۰۰۳: ۱۰۲)

۱۴- حسادت زمانی بروز می‌کند که فرد احساس کند دیگران به او اهمیت نمی‌دهند یا مورد تبعیض قرار گرفته است (آدلر، ۱۳۷۹: ۱۵۳). حسادت از رهگذر تصور منفی فرد نسبت به نوع رفتار دیگران پدید می‌آید و بیشتر جنبهٔ تخریبی پیدا می‌کند. در مقابل، رشک زمانی ایجاد می‌شود که فرد ارزیابی پایینی از خود داشته باشد و نارضایتی دائمی از زندگی نیز داشته باشد. (همان: ۱۵۴) از این روی رشک بیشتر جنبهٔ برتری جویی نسبت به دیگران دارد. از نظر فیزیولوژیکی زمانی رشک شکل حسادت می‌گیرد که بر جریان گردش خون فرد تأثیر گذاشته باشد. نمود ارگانیک رشک به این صورت است که شریان موی‌رگها منقبض می‌شوند. (همان: ۱۵۶)

۱۵- مجموعه ویژگیهای رفتاری فرد دارای عقده حقارت، او را به سوی رفتارهای غیر اجتماعی می‌کشاند که از مجموعه این نوع رفتارها وی به فردی غیر اجتماعی و یا با روابط ناسالم اجتماعی تبدیل می‌گردد.

۱۶- منش انسان بازتابی است از یک حالت آمیزش محکم و دائمی موجود بین احساس تعاون و تلاش ارزش‌جویی (آدلر، ۱۳۷۰: ۶۳). صفات منش تنها تجلی ظاهری سبک زندگی و الگوی رفتار هر فرد است، چنان‌که ما را قادر می‌سازد تا نگرش فرد را نسبت به محیط، هم‌نوع و جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند، دریابیم و ببینیم که او در زندگی چگونه تلاش می‌کند. صفات منش ابزار هستند، ترندهایی که هر فرد برای یادگیری و مهم شدن به کار می‌برد، شکل‌بندی صفات در شخصیت فرد به معنای روش زندگی آنهاست. (آدلر، ۱۳۷۹: ۱۱۳)

منابع

- آدلر، آلفرد (۱۳۷۰) *روان‌شناسی فردی*، ترجمه دکتر حسن زمانی شرفشاهی، تهران، انتشارات تصویر.
- آدلر، آلفرد (۱۳۷۹) *شناخت طبیعت انسان از دیدگاه روان‌شناسی*، ترجمه طاهره جواهرساز، تهران، انتشارات رشد.
- اسپربر، مانس (۱۳۷۹) *تحلیل روان‌شناختی استبداد و خودکامگی*، ترجمه دکتر علی صاحبی، تهران، انتشارات ادب و دانش.
- باسورث، کلیفورد ادموند (۱۳۶۴) *تاریخ غزنویان*، ترجمه حسن انوشه، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین (۱۳۵۰) *تاریخ بیهقی*، تصحیح دکتر علی اکبر فیاض، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
- رضایی، جمال (۱۳۷۴) «بوسهل زوزنی در تاریخ بیهقی»، یادنامه ابوالفضل بیهقی (مجموعه سخنرانیهای مجلس بزرگداشت بیهقی)، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، ص ۲۲۰ - ۲۳۲.
- سیاسی، علی اکبر (۱۳۵۴) *نظریه‌های مربوط به شخصیت*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- فرجی، ذبیح‌الله (۱۳۵۲) *عقده‌ها*، انتشارات کاویان.
- کارور، چارلز اس؛ مایکل اف. شمایر (۱۳۷۵) *نظریه‌های شخصیت*، ترجمه احمد رضوانی، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی.

منصور، محمود (۱۳۵۸) / احساس کهنتری، تهران، انتشارات رشد.
 منوچهریان، پرویز (۱۳۵۸) *عقدۀ حقارت*، تهران، انتشارات گوتنبرگ.
 ولک، رنه؛ آوستن وارن (۱۳۸۲) *نظریۀ ادبیات*، ترجمۀ ضیاء موحد، پرویز مهاجر، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

یوسفی، غلامحسین (۱۳۳۳) *کاغذ زر* (یادداشت‌هایی در ادب و تاریخ)، تهران، انتشارات یزدان.

Ewen, Robert, (2003) *an Introduction to Theories of Personality*, New Jersey: Lawrence Erlbaum Associates.

Mosak, Harold; Michael .P. Maniaci, (1999). *a Primer of Adlerian Psychology* (The analytic – behavioral – cognitive psychology Adler), London: Routledge.